

با شاعران امروز

ذکر نظر شورای شعر

دوستان شاعر سلام!

- همراه اشعارتان، مختصری از شرح حال خود را نیز بنویسید!
- نام و نشانی خود را - هم بر پشت پاکت؛ و هم بر بالای نامه - بنویسید!
- اشعار پس از تأیید شورای شعر، در نوبت چاپ قرار می‌گیرد.
- در صورت علاقه، گزیده‌یی از شعرهای شاعران شهرتان را بفرستید.

تهران - تقاطع فلسطین و انقلاب - ساختمان مهر - ماهنامه‌ی حافظ (بخش شعر) - کدپستی ۱۴۱۶۸

وطن من

ای خطه‌ی ایران مهین، ای وطن من
ای گشته به مهر تو عجین جان و تن من
ای عاصمه‌ی دینی آباد که شد باز
آشفته کنارت چو دل پر حزن من
دور از تو گل و لاله و سرو و سمنم نیست
ای باغ گل و لاله و سرو و سمن من
بس خار مصیبت که خلد دل را برپای
بی‌روی تو، ای تازه شکفته چمن من
ای بار خدای من، گر بی‌تو زیم باز
افرشته‌ی من گردد چون اهرمن من
تا هست کنار تو پر از لشکر دشمن
هرگز نشود خالی از دل محن من
از رنج تو لاغر شده‌ام چونان کز من
تا بر نشود ناله نبینی بدن من
دردا و دریغا که چنان گشتی بی‌برگ
کز بافته‌ی خویش نداری کفن من
بسیار سخن گفتم در تعزیت تو
آوخ که نگریند کس را سخن من
و آن‌گاه نیوشند سخن‌های مرا خلق
کز خون من آغشته شود پیرهن من
و امروز همی گویم با محنت بسیار
دردا و دریغا، وطن من، وطن من
محمد تقی بهار (ملک الشعراء)

ایران من!

ایران من ای خطه‌ی پاک وطن من
ای از تو همه پرورش جان و تن من
تا از سر کوی تو شدم دور به حسرت
هوش از سر من رفته و روح از بدن من
اما تو مپندار که هرچند شوم دور
از طوق وفایت بدر آید ذقن من

تازه بود از یاد تو روح و نفس من
شیرین شود از نام تو کام و دهن من
هم در دل من باشی، هم در نظر من
هم در قلمم آیی، هم در سخن من
من چون کتم از مهر تو دل چون به تو پیوست
مهر پدر و مادر و فرزند و زن من
من آمدم این‌جا که مگر فکر طیبیان
تدبیر کند از پی رنج کهن من
غافل که در این‌جا کسی آگاه نباشد
از علت بیماری و درد و محن من
رنج وطن است این‌که مرا ساخته رنجور
آن مؤتمر و معتمد و مؤتمن من
این درد که من دارم درمان نپذیرد
ای راحت روح من و آرام تن من
هرچند مناظر همه زیباست در این‌جا
لیکن ندهد لذت بیت‌ال‌حزن من
اهل دلی این‌جا نتوان یافت که داند
اندیشه و روحیه‌ی من فکر و فن من
با سینه‌ی مجروح و دل خسته چه حاصل
کز اطلس زربفت بود پیرهن من
این‌جا نروم از پی گلگشت و تماشا
کان‌جاست گل و لاله و سرو و سمن من
گر وارهم از رنج، بود کز پی خدمت
توفیق دهد بار دگر ذوالمنن من
ور زان‌که بمیرم به جز این نیست دعایم:
«پاینده و جاوید بماند وطن من»
حسین سمیعی (ادیب السلطنه)

شکوه

بی‌آه و ناله یک شبم آخر سحر نشد
جان دادم از فراق و کسی را خبر نشد
خواب خوشی به خانه‌ی چشمم گذر نکرد

یک‌دم خیال روی تو از سر به‌در نشد
کو آن دمی که چشم من ای مه به در نماند
کو آن شبی که دامنم از اشک تر نشد
گردون دقیقه‌یی به مراد دلم نگشت
دنیا دمی به کام من خون‌جگر نشد
گفتی: به ناله در دل سنگش اثر کنم
بر ما نظر نمی‌کند ای دل، مگر نشد؟
گفتم: مگر به لطف و کرم مهربان شود
با عاشقان خسته‌ی شوریده سر، نشد
آن گل که آب‌پرورش از خون دل گرفت
آگه ز حال طایر بی‌بال و پر نشد
تیری نیامد از نگه چشم مست یار
کز فرط شوق دیده‌ام او را سپر نشد
«صدیق» دور از آن بت‌زیبا به صد امید
جان داد از فراق و کسی را خبر نشد
مشهد - غلام‌رضا صدیق

خیال

همیشه می‌گفت:
فردا بهتر می‌شود
«بی‌چاره مادرم»
از بس خیال‌بافی کرد
نخ عمرش تمام شد!

دریا

موج را لوله می‌کند و
به ساحل می‌آورد
تا پیش پای تو بگشاید.
شاید

برای دیدن تو، دریا
دل به دریا زده است!

نذر

در آسمان قدیمی کوچه
شب
سقاخانه‌یی ست
با شمع ستارگان و پیاله‌ی ما
دل‌تنگی‌ام را
دخیل می‌بندم
و جرعه‌یی نور می‌نوشم و
شمعی نذر می‌کنم
شاید که برگردی!

تهران - محمدرضا سهرابی نژاد

باستانی پاریزی: بیرق افراشته‌ی بیهق

پیر پسر از ده پاریز بود
خطاً عذارش رقت‌انگیز بود
چهر کوبیریش کمر می‌برید
آسته^۱ و ساقش دل و سر می‌برید
دفتر هشتاد ورق خورده بود
کله‌اش از لوت سبق برده بود
شانه کش از گیس کتف‌پوش او
تتمه‌یی مانده فراگوش او
پوستخوش^۲ از دود و نمک سوده بود
چون دَفک^۳ صید گل اندوده بود
آینه‌یی بود ز دیدن بری
ز آینه گویند گریزد پری
ابرو و چشم و زرخ و قاب لب
چون رطب آویخته بر نخل شب
گاه کلاهی که نهادی به سر
طعنه زدی بر سپر زال زر
بر لب دریاش که لبخند بود
منظره‌یی سخت شکوهمند بود
چتر برویش کپری می‌نمود
کز نفس باد بهم خورده بود
هشتی هشتاده‌ی عمرش گره
خورده بدی چون حلقات زره
تاک‌صفت بود خم اندر خمش
زلزله‌یی داشت صدای بمش
خسته که می‌رفت به پای عصا
منظره‌یی بود که دور از شما...
چینه‌ی سُتخوانش چو دیوار چین
سر به فلک داشت و پا بر زمین
(قد بلندش برکات حق است
بیرق افراشته‌ی بیهقی است
دور ز بالای خوشش چشم بد

بهره‌ی بدخواش صداغ و رمد)
دیده‌ام و دیده در او خیره بود
بافته‌یی چرم و رگ و غیره بود
چشمه‌ی چشمانش میان کوبیر
نادره‌یی بود خوش و دل‌پذیر
جان و دلی داشت ولی چون بهار
بود پسر هفت خط روزگار
مست که بودی و قلم می‌زدی
مشتی «هف‌الهشت»^۴ بهم می‌زدی
از شله‌زد قلمش هر کسی
خوردی و دل‌پیچه گرفتی بسی
هیچ‌کس از زخم زبانش نرست
غیر کسی کار و دل و جانی نخواست
نیل زبانش به کوبیر جهان
جای خس آورد گل و گلستان
لاله‌ی گفتش ز شهیدان خاک
داغ و خم انگیخت به بالای تاک
خاک گرفت از سخنش رنگ باغ
دیده بر افروخت به شب چلچراغ
طعنه‌ی او تاول پارینه را
چاک زد و شست تب سینه را
خاطره جامی ز می آگنده زد
تاک به بار آمد و خم خنده زد...
... آن‌چه نگفتند یلان دگر
پیر پسر بست کمان و کمر
تا همه ناگفته به گفت آورد
خط به سر گفته‌ی مفت آورد
شال و کله کرد و ز تاریخ خویش
گفت به گلگویه ز اندازه بیش
القصه این پیر پسر گفت و گفت
تا گل تاریخ دوباره شکفت

داشت عصایی و ردایی بلند
پویه‌ی او قاعده‌یی دل‌پسند
دل‌خوش و سرمست که می‌شد دوان
شال و «کله‌گوشه‌ی نوشین‌روان»^۴
«سخت شریف است تن آدمی»^۴
خاصه به تک پیر بیوید زمی
طبله‌ی او هفت گره هفت تنگ
هر یکی از هفت قلم هفت رنگ
هفت خط از ششتری خوش‌نگار
بافت بهم سایه سری شاهوار
سایه‌ی او خاصیت بید داشت
تافته‌اش تابش خورشید داشت

کاش که بُد «نان جو و دوغ گاو»^۴
خواجه نمی‌خواست زما باژ و ساو
تا بدهم «سیر شروح پیاز»^۴
نی بزمنم در طلبش دلنواز
حیف که یار قلمم بخت نیست
ایل به بار است و به تن رخت نیست
گله نکرده است شبانه چرا
سخت خراب است زمین و هوا
باز تگرگ آورد از آسمان
گره بیندازد اگر مادیان
گرگ شبیخون بزند بی‌درنگ
تازه کند زخم کهن را پلنگ
گله رم آرد سوی افکند کوه
غم بکند کوه‌زیان را ستوه
باد و فرو ریخت باران بهم
و آن‌چه چنین زیسته‌ام بیش و کم
با نمد خیس و شب گرگ‌زا
کیست که از مرگ بگیرد مرا؟
هیچ کسی هیچ کسی هیچ کس
لااقل ای عشق تو فریادرس
القصه ما بسته‌ی زلف وی‌ایم
او چو نوازنده و ما چون نی‌ایم
او بنوازد که نیاز آورد؟!
دست زند شادی و ناز آورد؟!
پای چو خایسک^۵ بکوبد اگر
قول و غزل آورد او چون شکر
دف بزند لهله برپا کند
شوق طرب هست کس آیا کند؟!
البته که ناله‌ی پیران خوش است
نای چنین قوم لب خامش است
بخت بدین‌جاست که امروزه خلق
سرخوش و مستند به تنبور و حلق
حکمت پیران ننپوشد کسی
ششتری علم ننپوشد کسی
وای از این قوم برون شادمان
شادی‌شان از شکم است و فلان!
بسته و وابسته‌ی آرایش‌اند
چاکر رقص و رمش و رامش‌اند
دسته و دستار و دریم دام درام
ساده نوازند و کنیز و غلام...
(جان دلم صبر تو و مفت من
کیف کن از شیوه‌ی گلگفت من
کیست که از وحشت این دیو شب
با تو بخندد به صفا و طرب

آثار شما رسید و بخشی در نوبت چاپ است

- ۱- سیروس حمزه - نوشهر
 ۲- ارسلان هاشم‌زاده صراف - مشهد
 ۳- وحید رشیدی - کرمانشاه
 ۴- سحر موسوی - رشت
 ۵- سید عمادالدین قرشی - شهرری
 ۶- مهرداد ساجدیور - تهران
 ۷- فهیمه شاه‌حسینی - تهران
 ۸- سروش ملت‌پرست - بندرانزلی
 ۹- عزت‌الله فولادوند - کرج
 ۱۰- منوچهر اسکندری - قائم‌شهر
 ۱۱- انوش آرایش - سبزوار
 ۱۲- علی دهقیان - تهران
 ۱۳- علی روح‌بخش مبصری - مشهد
 ۱۴- محمد برشان - کرمان
 ۱۵- محمود جانلو - مازندران
 ۱۶- بهجت کلانتری - تبریز
 ۱۷- فریدون ضرغامی - تهران
 ۱۸- زهرا اکبری - اسلام‌شهر
 ۱۹- دکتر عطا محمد رادمنش - اصفهان
 ۲۰- رضا شمسایی - بومهن
 ۲۱- داریوش فرض‌پور - لرستان
 ۲۲- رویا دیوسالار - مازندران
 ۲۳- صدرالدین انصاری‌زاده - قم
 ۲۴- علی صدیقی - آذربایجان غربی
 ۲۵- زینب برزگر - تهران
 ۲۶- محمود مغانلو - شهر ری
 ۲۷- اوحدی - اصفهان
 ۲۸- فتح‌الله شکیبایی - گوهردشت کرج
 ۲۹- نوربخش - تهران
 ۳۰- عزت‌الله اولیخان - تهران
 ۳۱- پریا پیروزی - تهران
 ۳۲- دکتر حسین فرهادیان - ساری
 ۳۳- حسین حاجی‌نوروزی - تهران
 ۳۴- گودرز شفیعیان - فارس
 ۳۵- اکبر قاسمی گل‌افشانی - قائم‌شهر
 ۳۶- محمد غلامی - برازجان
 ۳۷- احمد جعفری - آمل
 ۳۸- رحیم رجبی - شیراز
 ۳۹- علی صابری - ارومیه
 ۴۰- شهزاد مبصر - لرستان
- ۴۱- علی‌اکبر ابراهیمی - شهریار
 ۴۲- رامین یوسفی - خوزستان
 ۴۳- حسن چهره‌سا - گیلان
 ۴۴- رضا بهبهانی - تهران
 ۴۵- عبدالوهاب سیمین - فارس
 ۴۶- محمدعلی مرادی - گرگان
 ۴۷- احمد لطیفی - تهران
 ۴۹- محدثه رضایی - قم
 ۵۰- سیدمهران موسوی - تهران
 ۵۱- محمد میرزایی - فارس
 ۵۲- سهراب دهقان - یزد
 ۵۳- حمیدرضا رحمتیان - مازندران
 ۵۴- سیدشیر حسین - قم
 ۵۵- محمود موسوی - رشت
 ۵۶- ارسلان هاشم‌زاده - مشهد
 ۵۷- سیروس حمزه - نوشهر
 ۵۸- سیدسهراب دهقان - یزد
 ۵۹- حمیدرضا رحمتیان عبدالملکی - مازندران
 ۶۰- سیدسورنا علی‌تبار - تهران
 ۶۱- محمد آقامحمدی - ابرهر
 ۶۲- الهه معینی - بابل
 ۶۳- هوشنگ بهداروند - خوزستان
 ۶۴- وحیده نطاقتی - مشهد
 ۶۵- فرزین فخر یاسری - گیلان
 ۶۶- مهسا بهمنی - شاهین‌شهر
 ۶۷- محمدرضا آرمین - مشهد
 ۶۸- احمد نیکوهمت - تهران
 ۶۹- جلال مهدیانی - تهران
 ۷۰- حسین پاییزی - تهران و ...

باری اگر گفت تو دل‌بندتر
 پارسی لر بچگان قندتر)
 در دل این تیره شب دیریا
 کیست بپاید رخس الّا که ما
 ما به شب و تاری آن خوگریم
 منتظر روز و به شب اندریم
 ماه محاقی که چنین دلبر است
 البته از بدر رخان برتر است
 مست ز اکسیر نگاه وی‌ایم
 سوخته‌ی ساق سیاه وی‌ایم
 سایه‌نشین کپر ابروش
 شیفتگانست فزون از موش
 کاکل زال از بپیشد چوسم
 باد به‌دست است ز زلفش نسیم
 چین کف و چهره‌ی شخزار پیر
 باغ به باری‌ست میان کویر
 سایه‌ی این سرو خوش‌خوش‌خرام
 باد به تایید خدا مستدام
 باد چپ از زلف و رخس دور باد
 هر که نه بیناست به او کور باد
 کور بیفتد گرهی بر دلش
 هر که بریده‌ست گل کاکلش
 و آن‌که نگوید که کنادی خدا
 دیر زیادی به خوشی پیر ما
 کاش که پایش شکنادی به سنگ
 سنگ کند پاش چو تیمور، لنگ
 راستی این قامت افراشته
 پرچم کاوه‌ست به‌پا داشته

پی‌نوشت‌ها: ۱- آسته: استخوان.

۲- پوستخوش: پوست سترده و دباغی شده.

۳- دفک صید: کبک و تیهو علاقه‌ی خاصی به نوک‌زدن به پوست بعضی از حیوانات، مثل پلنگ و خرس دارند. به‌همین خاطر صیادان اتاقک کوچکی با چوب و پارچه‌هایی به‌رنگ پلنگ درست می‌کردند و آن را در موضعی که محل گذر پرندگان بود قرار می‌دادند، وقتی پرندگان نزدیک می‌شدند، آن‌ها را شکار می‌کردند، در گویش بختیاری‌ها به این اتاقک پارچه‌یی «دفک صید» می‌گویند. ۴- عنوان بعضی از کتاب‌های استاد پاریزی که در شعر گنجانده شده است: هفت‌الهشت (از مجموعه‌ی هفتی یا سبعة‌ی ثمانیه استاد)، چاپ ۱۳۶۳، کلاه‌گوشه‌ی نوشین‌روان، چاپ ۱۳۶۹، تن آدمی شریف‌است، چاپ ۱۳۷۵، نون جو و دوغ گو، چاپ ۱۳۷۵، از سیر تا پیاز، چاپ ۱۳۶۷. ۵- خایسک: کوبه، هاون، پتک (کوپال).

خوزستان (ایذه) -

امیدوار عالی‌محمودی برآفتابی

بلام‌خدا

سلام به دست اندرکاران بخش شعر، در ربای تقویم قرار داد.

تا همدام حافظ امین‌گشته‌دم
 در حلقه‌ی عاشقی بگون گشته‌دم
 مشهور بود روزی در من گشته‌دم
 بی‌نی‌گر چو ای بود و چوین گشته‌دم

در لحظه‌ی و اسبین خیر باد گفتن
 دنیا لای تقطع‌چین چه با به گفتن
 کجا که دل مرا چنین می‌شکند
 جز دانه‌ی آرزو، چه با پرگفتن

فوج‌المرشدیبا